

درس چهارصد و سوم: صوت ۴۲۵

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (14)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت تعلق حکم به موضوعات اضطراریه بود و عرض شد که نظر مرحوم کمپانی بر این بود که احکام اضطراریه احکام مقارن یا بدیل احکام واقعیّه اولیه هستند. اشکالی که نسبت به این مسئله شده این است که شارع احکام اضطراریه را به عنوان احکام واقعی تلقی نکرده است بلکه این مسئله را به عنوان اباحه عقلی مدّ نظر قرار داده است همان طور که در حدیث رفع و سایر احادیث و آثار شرعیّه این مسئله مشهود است.

حکم تکلیفی بودن معنای «رفع» در حدیث رفع

لذا ما در حدیث رفع می بینیم شارع می فرماید: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»^۱ و معنای رفع معنای حکم تکلیفی است یعنی حتی اگر عقاب و سایر آثار مستتبّه احکام اولیه را هم بدانیم مرجع و برگشت این رفع عقاب، به رفع تکلیف است چون تکلیف به عنوان علت برای آثار مستتبّه است. بنابراین شارع در اضطرار که مانحن فیه هست مانند خطاء و نسیان و امثال ذلک رفع حکم را در اینجا مدّ نظر قرار می دهد و از آنجایی که عقل حکم به اباحه می کند بنابراین در مانحن فیه حکم شرعی در اینجا وجود ندارد بلکه احکام، احکام عقلیه است، اباحه اباحه عقلیه است نه اباحه شرعیّه که ملاک برای همان موضوع **بما هو موضوع** صرف نظر از طرّو اضطرار یا سایر موانع تسعه باشد. این اشکالی بود که بر مرحوم کمپانی شده است.

جعل حکم مماثل شارع در حدیث رفع

اما جوابی که می شود به این مسئله داد این است که گرچه در حدیث رفع و سایر احادیث و آثار شرعیّه، مسئله رفع و کلمه رفع آمده است ولی این دلیل نمی شود بر اینکه شارع در اینجا جعل حکم مماثل نکرده است. جعل حکم مماثل به معنای تعلق حکم بر موضوع به ملاک و به مناط دیگر، صرف رفع در موارد تسعه دلیل بر جعل مماثل نیست. ما در مسئله اکراه و در مسئله اضطرار مسئله را صرف رفع حکم نمی دانیم حالا در مسئله خطاء و نسیان و امثال ذلک ممکن است بگوییم که شارع در آنجا رفع حکم اوّلی کرده است ولی در مسئله اکراه یا در مسئله اضطرار و امثال ذلک ما می بینیم که شارع در مقام بیان و در مقام امر است. اگر شخصی را مکرهاً اجبار بر افطار بر صوم کنند و این شخص ابا کند، شارع مؤاخذه می کند. یا فرض کنید آیاتی که دالّ بر عدم قرار دادن نفس در مهلکه هست دلالت بر وجوب و دلالت بر الزام دارند. یا در موارد اضطرار ما می بینیم که شارع

^۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

حکم به الزام در موارد اضطرار می‌کند آن وقت دیگر نمی‌توانیم بگوییم که شارع در اینجا در مقام رفع حکم اولیٰ بما هو هو است و عدم جعل مماثل! این حرف قابل قبول نیست.

همان‌طوری که قبلاً عرض کردیم چون مکلف در مقام قصد فعل به نیت دیگر است لذا شاعر به آن مسئله فعل نیست.

بله! حالا ما این حکم واقعی را در اینجا عرض می‌کنیم که این مسئله در مورد اکراه و اضطرار هم همین‌طور است و فرقی ندارد لذا ما در اینجا از یک طرف نمی‌توانیم جعل حکم مماثل را به‌عنوان تامّ و تمام برای جبران مصلحت تالفه و برای جبران آن مفسده ملزمه بدانیم و از یک طرف دیگر نمی‌توانیم رفع در اینجا قائل بشویم یعنی اصلاً در اینجا حکمی نیست ما می‌بینیم شارع در مقام اکراه و در مقام اضطرار آمده حکم جعل می‌کند یعنی جعل جعل الزام است این جعل الزام را چه باید کرد؟! یعنی الزامی که شارع در اینجا آورده این الزام در مقام تکلیف است و اگر شخص به این الزام ترتیب اثر ندهد معاقب است. این معنا معنای جعل مماثل است.

عدم انکشاف واقع، ملاک احکام ظاهریه

لذا در این قضیه آن نکته که به نظر می‌رسد این است که مسئله نه بر مبنای مرحوم کمپانی که در اضطرار قائل به حلّیت واقعی درقبال آن حلّیت تکلیفیه بما هو هو شدند نه مانند افرادی که اصلاً قائل به رفع حکم هستند هیچ کدام نیست. بعضی‌ها قائل به احکام ظاهری هستند درحالی‌که در احکام ظاهریه ملاک عدم انکشاف واقع است ولی در مانحن‌فیه واقع همین اضطرار است و واقعی ماورا اضطرار وجود ندارد. در حکم ظاهری که در مقام شک قائل به احکام ظاهریه شدند به معنای این جعل مماثل است **لولا انکشاف الواقع و عند انکشاف الواقع یرتفع الأحکام الظاهریه** و آن احکام واقعی باید بیاید در جای خودش قرار بگیرد ولی موطن ما و مانحن‌فیه عبارت از نفس موقع اضطرار است و اضطرار که دیگر واقع و غیر واقع ندارد ولی در مورد الخطاء و النسیان این را حرف نمی‌توانیم بزنیم چون با رفع خطاء و نسیان، انکشاف حکم واقع است اما نسبت به اکراه و اضطرار و امثال ذلک چه باید گفت؟ یا باید قائل باشیم به اینکه در مورد خطاء و نسیان مسئله دائر مدار حکم ظاهر است اما در مورد اکراه و در مورد اضطرار مطلب همان جعل مماثل است یا اینکه به‌خاطر وحدت سیاق که شارع به‌عنوان رفع، رفع کل این موضوعات را **بِعنوانه الثانوی** در اینجا شارع مدّ نظر قرار داده است و رفع این عناوین **عبارة عن جعل المماثل** در مقابل آن عناوین دیگر.

مثلاً در باب خطاء و نسیان شارع می‌گوید که در ظرف نسیان به نفس خود این فعل اباحه تعلق می‌گیرد، به خود این فعل، یعنی وقتی به این فعل نگاه کنیم این خاطی فعل حرام انجام داده می‌توانیم بگوییم که فعل حلال انجام داده چون این فعل حلال معنون به عنوان خطاء و نسیان است و این مسئله در مورد اکراه و در مورد

اضطرار بهتر روشن می شود.

ما قائل به حلیت واقعی در مقام اضطرار هستیم قائل به وجوب واقعی در اکل میته **عند اشراف علی الموت** هستیم. قائل به حلیت شرب خمر **عند اشراف علی الموت** هستیم متنها نه به عنوان حلیت واقعیه بما هی واقعیه؛ یعنی **بِعنوانه الأوّلی** بلکه این موضوع که شرب خمر است در ظرف اضطرار معنون به عنوان حلیت شده است یعنی آن جنبه ثانوی مسئله در نزد شارع ملحوظ است و شارع اتصاف این موضوع را به وصف عنوانی اضطرار و به وصف عنوانی اکراه مدنظر قرار داد و این منافات با عدم مانعیت با عنوان اوّلی نیست لذا افطاری که الآن شخص مکره دارد انجام می دهد آن افطار حلال است ولی این افطار حلال مانع از آن تعلق حکم اوّلی به مکلف **عند رفع الإکراه** نیست **عند انتفاء الإکراه** نیست و آن موجب قضا نیست. یا در مورد اضطرار هم مسئله به همین کیفیت است.

پس آنچه که برای مرحوم کمپانی در مقام اضطرار باعث خلط و اشتباه شده است که اضطرار را در صورتی که متعلق به معین از أحد الأطراف باشد مانع از تنجز علم اجمالی می دانند و شبهه را نسبت به طرف دیگر شبهه بدویه به حساب می آورند و اصل را در طرف دیگر اباحه قرار می دهند - به عکس آن موردی که اضطرار که تعلق بگیرد به أحد غیر معین - آن مطلب این است که مرحوم کمپانی تصورشان بر این است حالا که اضطرار به معین تعلق گرفته است این معین أحد الطرفین را از آن عنوان اوّلی خارج می کند لذا عبارتشان این است که شارع در مانحن فیه به حلیت **هذا الإناء ولو كان خمرًا** حکم می کند. این عبارت است و این عبارت، عبارت بسیار دقیقی است که ایشان استعمال می کنند چون اضطرار تعلق به معین گرفته نه أحدهمای علی البدلیه بلکه مثلاً این إناء دواء است این مایع دواء است متنها این دواء از نظر خمریت و تنجس بین این اناء و بین این اناء مشتبه شده است ولی مکلف مضطر به این إناء است لا بأحدهما بلکه به این إناء مخصوص و وقتی که مضطر به این اناء مخصوص بشود معنایش این است که شارع می گوید: این إناء **يَجِبُ شربه**، نمی گوید: هذا و هذا! اینکه ماء است و مریض که مضطر به این نیست. مریض مضطر به این است اما این إناء از نظر تنجس مردد بین این مایع و بین این مایع است. وقتی که این إناء معین بشود شارع چه می گوید؟ شارع می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** نمی گوید: لا یحل، اصلاً بالاتر از این می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** اینکه می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** معنایش چیست؟ یعنی **ولو كان خمرًا يَجِبُ عليك** یعنی الآن چون بقاء صحت و استمرار حیات متوقف بر این إناء است **ولو كان خمرًا يَجِبُ عليك** اصلاً واقعاً خمر است، اگر خمر بود شارع چه می کرد؟! آیا می گفت: نخور یا می گفت: بخور؟! الآن هم همین را می گوید. بالاتر از اینکه نداریم.

شارع می گوید: **يَجِبُ عليك شربه بِعنوان أنّه دواء** وقتی که می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** یعنی من شارع می گویم که **هذا حلالٌ** وقتی که می گویم که **هذا حلالٌ** پس آیا ممکن است بگویم که باز داخل در اطراف

علم اجمالی است؟! شارع به یک إناء گفته که **هذا حلالٌ** یعنی این إناء **خَرَجَ عَنْ أَحَدِ الْأَطْرَافِ وَ بَقِيَ طَرَفُ الْأُخْرَى تَحْتَ شَبْهَةِ الْبَدْوِيَّةِ وَ مَقْتَضَى الْقَاعِدَةِ هُوَ اجْرَاءُ الْإِبَاحَةِ عَلَيْهِ.**

این کلام مرحوم کمپانی است که بسیار کلام دقیقی است که می فرماید: **ولو كان خمرًا يحكم الشارع بالحلية ولو كان خمرًا.** این مطلب تا اینجا درست است و ما این مسئله را قبول داریم که شارع در تعلق اضطرار به واحد معین حکم به حلیت می کند و می گوید: **هذا حلالٌ** ولی صحبت در این است که آیا این حلیت مطلقه است یا معنون به عنوان اضطرار است؟ این مسئله محلّ صحبت است. یک وقتی شارع می گوید که این إناء علیّیّ حال حلال است یعنی اصلاً شارع یک تصرف تکوینی در این إناء می کند و این را از صورت حرمت به صورت حلیت خارج می کند آیا در این صورت علم اجمالی ما منحل نمی شود؟! منحل می شود چون دیگر دو طرف نداریم بلکه یک طرف داریم. شارع می گوید که من می گویم: این حلال است، تکویناً تصرف می کنم، اگر خمر نباشد که حلال است و اگر هم خمر باشد من این خمر را حلال کردم، برای همه خمر حرام است اما برای خصوص شما آن هم در این ساعت اشکال ندارد. شارع می گوید که ما این را برای شما حلال کردیم. وقتی می گوید: حلال کردیم، علم اجمالی ما در اینجا چیست؟ مگر علم اجمالی قائم به طرفین نبود؟! **إمّا هذا حرامٌ و إمّا هذا!** نه، این دیگر حرام نیست بلکه **هذا حلالٌ** این انحلال پیدا می شود. اگر در آنجا بود ما چه حکم می کردیم؟! حکم به انحلال علم اجمالی می کردیم، شکی در آن نیست مثل اینکه اصلاً خمری وجود ندارد.

پس اگر خمری در اینجا باشد این شبهه بدوی است ولی صحبت در این است که در اینجا شارع آن عنوان اضطرار را که عنوان ثانوی است حذف نمی کند این محلّ شبهه و محل خلط بین مسئله و حکم حلیت واقعی است. شارع که می گوید **هذا حلالٌ ولو كان خمرًا** می گوید: **هذا حلالٌ** در ظرف اضطرار، می گوید که چون الآن این عنوان معنون به عنوان اضطرار است من می گویم: **هذا حلالٌ**، اگر معنون به امر اضطرار نبود من کی می گفتم: **الخمر حلالٌ؟! چون الآن مریض هستی حلالٌ**، چون الآن مشرف به هلاکت هستی **حلالٌ**، چون الآن مکره علیه هستی **حلالٌ**، یعنی این عنوان را شارع ملاحظه کرده است، پس چه مانعی بین این عنوان و بین عنوان اولی وجود دارد؟!

شارع می گوید که در اینجا چون عنوان اضطرار بر آن تعلق گرفته **هذا حلالٌ علیه**، این اشکال ندارد ولی بعنوان **أنه خمر** آیا آثار خمر در غیر از مقام اضطرار بر آن مترتب نمی شود؟! فرض کنید که اگر یک مقداری از مایع إناء روی لباس بریزد چون شارع گفته که **هذا حلالٌ** پس لباس متنجس نمی شود؟! متنجس می شود باینکه شارع گفته که **هذا حلالٌ** چرا متنجس می شود؟! چون عنوان اولی هنوز بر این حاکم است. آن عنوان خمريت هنوز بر این حاکم است. شارعی که گفته **هذا حلالٌ** نگفته که **هذا غير منجس** بلکه گفته **هذا حلالٌ** شربه نگفته **تغيّرت حتى أوصاف الذاتية و الاعتبارية** حالا که حلال است پس مست هم نمی کند! دیگر

اوصاف تکوینی که در دست شارع نیست بلکه آنچه که در دست شارع هست فقط احکام اعتباریه است که وضع و رفعش در دست شارع هست.

اگر شارع یک تصرف واقعی می‌کرد یعنی تصرف واقعی به نحوی که اصلاً این إناء خمر را از مرتبهٔ خمریت خارج می‌کرد و این را مانند یکی از موضوعات محللهٔ طاهره در عالم قرار می‌داد، اگر یک هم‌چنین تصرفی شارع به اعجاز می‌کرد دیگر در اینجا اشکال نداشت حتی اگر روی لباس هم می‌ریخت نجس نبود چون شارع یک تصرفی کرد مثل احیاء موتی یا مثل تبدیل حصاد به طلا و نقره، مگر از این کارها نمی‌کردند؟! در اینجا هم خمر را تبدیل به غیر خمر می‌کند و یا خمر هست ولیکن آن تأثیر تکوینی را برمی‌دارد و وقتی که آن تأثیر برداشته شد. پس دیگر نجس نیست اصلاً تأثیر به‌طور کلی تکویناً عوض می‌شود اما شارع این کار را نکرده است بلکه آمده اعتباراً حکم حرمت را تبدیل به حلیت کرده و این اعتبار تا وقتی است که آن عنوان باقی است و وقتی آن عنوان منتفی شد چه در مانحن‌فیه **فی زماننا هذا أو فی موطن آخر**، این عنوان که الآن موجب اتصاف این مایع به حلیت است این مربوط به شرب است نه مربوط به منجسیت، چون منجسیت دیگر به اضطراب مربوط نیست، منجسیت مربوط به مسائل دیگر از طهارت و صلاة و اینها است، به آنها مربوط است و در آنها هم که اضطراب نیست. شخص مشرف به هلاکت است بسیار خوب در اینجا عنوان حرمت منتفی می‌شود و عنوان حلیت می‌آید اما می‌تواند لباسش را عوض کند و لباس دیگر بپوشد نمازش را بخواند، در آنجا که دیگر اضطراب نیست! اگر این مایع به لباسش ریخت و مایع دیگر هم نیست قطع به نجاست پیدا می‌کند، قطع به تنجس لباس پیدا می‌کند و لباسش را عوض می‌کند و در اینجا که دیگر اضطراب نداریم.

این مسئله غیر از آن مبنای ما است چون ما در آن مبنا گفتیم که اضطراب به عنوان تعلق می‌گیرد نه به آن عین خارجی یعنی اضطراب که تعلق می‌گیرد، اضطراب به شرب دواء تعلق می‌گیرد منتها الآن در عالم خارج آن شرب دواء منطبق بر این إناء است آن مبنای ما را هیچ‌وقت فراموش نکنید. ما فعلاً از آن مبنا صحبت نمی‌کنیم، می‌گوییم که حتی بر مبنای قوم هم در اینجا آن حکم اولی به حال خودش باقی است. چرا؟! چون این حکم ثانوی به عنوان اضطراب در اینجا محلل است نه **بِعنوانه الأولی** و تعلیق حکم به وصف هم مشعر به علیت است یعنی علیت برای این حلیت، عبارت از همان عنوانی است که در اینجا مأخوذ است و أخذ آن عنوان در مانحن‌فیه و آثار مستتبع او منوط به وصف است و وقتی که وصف موجود باشد آن آثار هست و وقتی که وصف موجود نباشد آن آثار هم نیست لذا در ظرف اضطراب **هذا حلال** اما در ظرف غیر اضطراب **هذا لیس بحلال** و در غیر از موطن اضطراب که تنجیس باشد در آن هم **[لیس بحلال]** حتی اگر این را شرب کند باید دهانش را برای نماز آب بکشد گرچه شربش حلال است اما منجسیتش به حال خود باقی است.

پس این از اینجا استفاده می‌شود که این إناء ولو اینکه محلل به عنوان اضطراب است اما هنوز در تحت

عنوان اوّلی خود در غیر از ظرف اضطرار باقی است و آن عنوان اوّلی که عبارت از خمریت است چون دائر بین طرفین است آن علم اجمالی حتی بعد از حلّیت منجز است. پس با وجود حلّیت این إناء معین باز استصحاب حکم اشتغال در تنجز علم اجمالی موجب احتراز از طرف دیگر خواهد بود. پس فرقی در مانحن فیه بین تعلق اضطرار به أحد معین و بین تعلق اضطرار به أحد غیر معین نیست.

تلمیذ: ... این شبهه بدوی که مطرح کردید طرف دوم استصحاب را هم ...

استاد: نه دیگر استصحاب جاری نیست چون علم اجمالی منحل می شود. وقتی که الآن ما یک طرف را شرب کردیم نسبت به طرف دیگر این شبهه دیگر شبهه بدوی نیست. شبهه بدوی در آنجاست که علم اجمالی منحل بشود. علم اجمالی ما هنوز منحل نشده است و وقتی که منحل نشده شک می کنیم که آیا این خمر است یا نیست! اشتغال حکم قبلی را استصحاب می کنیم و حکم به اجتناب نسبت به طرف دیگر می کنیم چون هنوز علم اجمالی منحل نشده است. علم اجمالی در وقتی منحل می شد که حکم اوّلی از بین می رفت ولی حکم اوّلی باقی است گرچه حکم ثانوی جعل مماثل آمده و در کنار او قرار گرفته است ولی باعث انتفاء حکم اوّلی هنوز نشده است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد